

سالگرد ارتحال علامه آیت الله حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی

آیت الله علی رضایی تهرانی

۱۴۳۷/۰۹/۱۷ هجری قمری مقارن با ۱۳۹۵/۰۴/۰۳ هجری شمسی

«أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَمَوْلَانَا حَبِيبِ إِلَهِ الْعَالَمِينَ

أَيُّ الْقَاسِمِ الْمُصْطَفَى مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)

وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمُعْصومِينَ الْمُكْرَمِينَ وَعَنْ أَدَائِهِمْ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ.

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فِي كِتَابِهِ الْكَرِيمِ، أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

«وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْسُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا».

شب هفدهم ماه مبارک رمضان، شب تحقق یکی از مناقب کم نظیر مولای موحدان، امیرالمومنین (سلام الله علیه) است. مجلس به مناسبت یادبودی از سیدنا الاستاد، مرحوم علامه حسینی طهرانی منعقد است، نثار روح امیرالمومنین (سلام الله علیه) هدیه کنید صلواتی بر محمد و آل محمد (صلی الله علیه و آله).

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ».

قرآن کریم فرمود: «لَنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ».

یکی از نعمت‌هایی که خدای متعال در این ایام روزی جامعه مسلمین و بخصوص شیعیان و به ویژه سالکان و بالاخص دوستان مرحوم علامه طهرانی (رضوان الله تعالی علیه) داشته است، انتشار کتاب‌های نور مجرد است. برای کسانی که سالیانی در خدمت مرحوم علامه بودند و از نزدیک با این بزرگ‌مرد آشنا بودند، با اینکه مطالب فراوانی را می‌دانستند، با قرائت این کتاب‌ها مشخص شد که هنوز در سیره آن بزرگ‌مرد، مباحث فراوانی است که باید بدانند و به آن عمل کنند. لذا اولین توصیه به اعزاء و دوستان این است که قدر این نوشته‌جات تازه انتشار یافته را بدانید و نه یک بار، بلکه کراراً و مراً این نوشته‌جات مورد بررسی قرار بگیرد و زندگی بر اساس او شکل بگیرد. این را بنده از عزیزانی که شاید پنجاه سال، چهل سال در این مسیر بودند و با مرحوم آقا آشنا بودند شنیدم گفتند که این کتاب‌ها برای ما مطالب تازه زیاد دارد. چون مجلس به مناسبت یادبود مرحوم علامه گرد آمده است، من به بعضی از ویژگی‌های این بزرگ‌مرد اشاره می‌کنم تا تذکاری باشد.

اولین ویژگی مرحوم علامه (رضوان الله تعالی علیه) که در زندگی ایشان نمود داشت و همین مطلب به عنوان گام نخست سلوک الی الله مطرح است، بحث همت بلند بود. مرحوم علامه همتی پولادین داشتند، بسیار بسیار بلندهمت بودند و این در جای‌جای زندگی‌شان خودنمایی می‌کرد. نمونه عرض می‌کنم، ایشان وقتی برای تحصیل به نجف مشرف شدند و در مدت هفت سال که در نجف بودند، مطلقاً به تهران برنگشتند، یعنی حتی وقتی خانواده ایشان می‌خواستند وضع حمل کنند، هماهنگ می‌کردند، فامیل می‌آمدند، از دم مرز خانواده را تحویل می‌گرفتند، تهران می‌رفتند، وضع حمل می‌کردند و باز برمی‌گشتند، دم مرز ایشان را تحویل می‌گرفتند. در تمام این مدت، مرحوم آقا یک بار به ایران مسافرت کردند، آن هم برای رسیدن به خدمت مرحوم آقای انصاری (رضوان الله تعالی علیه).

خب، انسان در یک شهر غریب دلتنگ می‌شود و باید تجدید قوا کند اما همت، همت بلندی بود. خودشان می‌فرمودند که من بیع مکاسب را در یک تابستان درس گرفتم. یک کتابی که طلاب حدوداً در دو سال، یک سال و نیم، دو سال قرائت می‌کنند، در یک تابستان، آن هم تابستان‌های قم (فرا گرفتند). می‌فرمودند که می‌نشستم در سردابی مطالعه می‌کردم، مرحوم علامه طباطبایی می‌آمدند و رد می‌شدند، می‌گفتند که آقای سید محمدحسین تو جایی نرفتی؟

می‌گفتم که نه آقا، دارم درس می‌خوانم. در شهر گرمسیری مثل قم، آن هم در تابستان. مصداق برای همت بلند در ایشان زیاد است. ویژگی دوم ایشان که من گمان می‌کنم بسیار قابل توجه است، تسلیمی بود که ایشان نسبت به اساتید خود داشتند، مقصود اساتید عرفانی است. در یک جلسه‌ای من خدمت ایشان بودم، تازه مرحوم حداد (رضوان الله تعالی علیه) فوت کرده بودند، مرحوم آقا در مورد آقای حداد صحبت‌هایی داشتند، یکی از جملاتشان این بود، فرمودند: «محال می‌نمود دستوری از دستورات جناب آقای قاضی، از آقای حداد فوت بشود». تعبیر این بود که محال می‌نمود دستوری از دستورات مرحوم آقای قاضی، از آقای حداد فوت بشود.

همین حالت را ایشان نسبت به اساتیدشان داشتند. من نمونه عرض بکنم، ایشان از مشهد دل‌کنند یا کنند و رفتند برای تهران، ۲۴ سال در تهران ماندند، به دستور استادشان مرحوم آقای انصاری، خود ایشان می‌فرمودند که در این ۲۴ سال، یک دقیقه من با میل در تهران نبودم، یک دقیقه من با میل در تهران زندگی نکردم. فرمودند که اصلاً خواب این را می‌دیدیم که در نجف نیستیم، تب می‌کردیم اما وقتی امر حضرت آیت الله انصاری بر این تعلق گرفت، ایشان به تهران آمدند. یا ایشان بعد از مدت‌ها مرحوم آقای حداد را پیدا کرده بودند و در همان برخورد اول فهمیده بودند که ایشان بهترین کسی است که می‌تواند دستگیری کند، به صرف اینکه مرحوم آقای حداد فرموده بودند، شما باید به خدمت آقای انصاری بروی و شاگرد ایشان بشوی و از ایشان تبعیت کنی، خدا اینگونه مقدر کرده است.

گفته بود چشم، با اینکه در همان زمان مرحوم آقا (رحمت الله علیه)، مرحوم آقای حداد را برتر می‌دیدند. نگفتند آقا ما که در خدمت شما هستیم، ما این‌جا شما را تازه پیدا کردیم، نه، وقتی امر آمد که باید بروی به خدمت آقای انصاری مشرف بشوی، بلافاصله بله گفتند.

خیلی موارد تسلیم در مورد ایشان صادق است. در بعضی از امور، مرحوم آقا در تهران دخالت می‌کردند که این دخالت را شاید شرعاً بر خودشان واجب می‌دانستند. مرحوم آقای حداد ایشان را از دخالت نهی کردند، گفتند که این‌ها از امور مربوط به ولایت است و شما دخالت نکنید که این را در جمع‌هایشان هم مرحوم آقا نوشتند. ویژگی دیگر در سیدنا الاستاد، مرحوم علامه (رضوان الله تعالی علیه)، این بود که ایشان محور زندگی‌شان را توحید و سلوک قرار داده بودند.

ما طلبه‌ها وقتی به حوزه می‌رویم، اولی که وارد حوزه می‌شویم، چشم‌اندازمان مرجعیت است، حالا بعد از انقلاب بحث ولایت فقیه و رهبری پیش آمد، قبل از او در حوزه‌ها قله مرجعیت بود. نسبت به مرحوم علامه (رحمت الله علیه)، مرجعیت در خانه ایشان فرود آمده بود، یعنی مرحوم آقای خوئی به ایشان وعده داده بودند که اگر در نجف

بمانی و به فقه و اصول پردازی، بعد از من «لا یختلف بعدی علیک ائمان»، مرجعیت تو فراگیر خواهد شد. در عین حال مرحوم آقا آنچه که برایشان مطرح نبود، این مباحث بود، سلوک برایشان محور بود. به من روزی فرمودند که آقا بنا بر این است که مرجع فتوا بدهد، مردم عمل کنند اما اوضاع به گونه‌ای شده است که مردم مرجع را روی سرشان قرار می‌دهند، می‌برند، می‌برند، می‌برند جایی که خود می‌خواهند. مرادشان این بود که فتاوی‌ای از مرجع می‌گیرند که این فتاوا صدورش از ناحیه مرجع صحیح نیست، نظیر آنچه که از برخی از مراجع راجع کتاب‌های مرحوم آقا خوب فتوا گرفته شد که کار درستی نبود. محور زندگی‌شان را سلوک قرار داده بودند، بر همین اساس سلوک را خیلی با عظمت نگاه می‌کردند، سلوک در چشم ایشان عظیم بود. به صراحت ایشان فرمودند که خواب سالک با غیر سالک تعبیرش متفاوت است و کسانی که می‌توانند خواب سالک را تعبیر کنند، اندک هستند. ممکن است معبر زیاد داشته باشیم، گرچه اصلاً معبر خواب کم است ولی کسی بخواهد خواب سالک را تعبیر کند (خیلی کمتر است).

از پدر بزرگوارشان نقل می‌کردند، می‌فرمودند که پدر ما از استادشان مرحوم میرزای شیرازی دوم خیلی تعریف می‌کرد، خیلی از میرزای دوم تعریف می‌کرد. بعد آقا وقتی بخشی از این تعبیرات را فرمودند، فرمودند که پدر ما طوری تعریف می‌کرد کأنّ میرزای دوم سالک بوده است. یعنی یک مرجع تقلید بی‌هوای باتقوا را می‌فرمودند که کأنّ سالک بوده است و این خیلی عجیب است.

داستان مرحوم میرزای شیرازی داستان مشخصی است؛ مرحوم میرزای شیرازی مورد مراجعه قرار گرفت برای تقلید، برای اینکه از او تقلید کنند، پیش مرحوم شیخ محمد بهاری رفتند. گفتند که آقا ما می‌خواهیم از میرزا تقی شیرازی تقلید کنیم، شما اجازه می‌فرمایید؟ ایشان عادل هست، عالم هست، اعلم هست؟

مرحوم بهاری فرموده بودند که من باید امتحان کنم. این داستان را من از خود مرحوم آقا شنیدم. خب، مرحوم

میرزا محمدتقی شیرازی مرجع تقلیدی بود، بزرگ بود. شبانگاه مرحوم شیرازی رفته بودند، ایستاده بودند در سجاده برای نماز، جمعیت هم پشت سر ایشان مفصل، تا الله اکبر گفته بودند، مرحوم بهاری آمده بودند، کنار ایشان ایستاده بودند، گفته بودند الله اکبر، یک نماز فرادی کنار امام جماعت. بنده که بودم هیچی، به نظرم در رکعات نمازم اشتباه می کردم، چهار رکعت را هفت رکعت می خواندم. نماز تمام شده بود، به پایان رسیده بود، مرحوم آقای شیخ محمد بهاری بلند شده بودند، آمده بودند بیرون، فردا که اهالی بهار همدان، همدانی ها رفته بودند خدمت ایشان که آقا چه شد، شما امتحان کردید؟

فرموده بودند که از این مرد تقلید کنید، من دیشب کنار او به نماز ایستادم و حواسم به او بود، در طول نماز یک خاطره برای او ایجاد نشد، تمام توجهش به حضرت حق بود، این مرجع قابل تقلید کردن است، یک خاطره در ذهن او نیامد.

خب، یک انسان این چنینی با این امتحانی که مرحوم آقای شیخ محمد بهاری از او گرفته است، تعبیر مرحوم آقا این بود، فرموده بودند که به گونه ای پدر ما از او تعریف می کرد که کأنَّ سالک بود، کأنَّ ایشان اهل سلوک بود. پس ویژگی اول همت بلند، ویژگی دوم تسلیم نسبت به استاد و خصلت سوم، محور زندگی را سلوک قرار دادن و همه چیز را با سلوک تنظیم کردن، همه چیز را با راه توحید و سلوک منظم کردن. یک ویژگی دیگر را عرض کنیم و بحث را یک مقداری تمام کنیم.

ویژگی دیگر مرحوم آقا (رضوان الله تعالی علیه) ایثارشان بود، شب هفدهم ماه رمضان، شب امیرالمومنین (علیه السلام) است دیگر، خیلی مرحوم آقا این شب را دوست داشتند به خاطر جریانی که برای امیرالمومنین (علیه السلام) پیش آمده بود.

من احساسم این است که اولیاء خدا چون در همان مسیری که ائمه (علیهم السلام) قرار گرفتند، قرار می گیرند، خیلی از حالات را با تمام وجودشان حس می کنند. من دیده یادم که مرحوم آقا (رحمت الله علیه) شب هفدهم خیلی بانشاط بودند، خیلی در عالم بسط بودند، با اینکه بسط اولیاء دست خودشان هم نیست، از آن طرف است ولی این شب (بسیار بانشاط بودند).

جریان امیرالمومنین (علیه السلام) را همه شنیدید، شب بدر مسلمانان تشنه بودند، آب هم نبود.

پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «که می رود از چاه آب بیاورد؟».

شب سرد، لشکر دشمن سه برابر و باید آهسته کار انجام بشود، لذا کار باید فردی انجام بشود، کس دیگری نباید همراه باشد، سروصدا نباشد که دشمن مطلع نشود. امیرالمومنین (علیه السلام) برخاستند، حضرت فرمودند تو بنشین. سه مرتبه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پیشنهاد کرد، امیرالمومنین (علیه السلام) بلند شد. بعد از سه بار، حضرت اجازه فرمودند، مشک برداشت، سر چاه های بدر آمد، قلیب بدر، چاه های بدر، چاه ها هنوز هم در منطقه بدر هست. سر این چاه ها آمد، حضرت دیدند ریسمانی نیست که بخوانند با او آب بکشند و مجبور شدند که از دیواره چاه پایین بروند، در آن شب سرد تاریک پایین رفتند، دلوا را پر کردند، مشک ها را پر کردند، هر چه که حالا در اختیار داشتند، بالا آوردند، در تاریکی به لشکر رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) زدند. بادی بسیار شدید وزیدن گرفت، امیرالمومنین (علیه السلام) هر چه طاقت آوردند، دیدند نمی شود، نشستند. باد رد شد، حرکت کردند، باد دوم، باد سوم، هر سه به شدت (بود). خدمت رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) آمدند، در حالی که خسته، کوفته، ولی برای این ۳۱۳ نفر، آب تهیه کردند. پیغمبر (صلی الله علیه و آله) پیشانی امیرالمومنین (علیه السلام) را بوسیدند، فرمودند که تو خبر می دهی یا من خبر بدهم؟ یا رسول الله (صلی الله علیه و آله) شما بفرمایید. (پیغمبر) فرمودند: «با سه باد روبرو شدی؟». گفت: «بله».

(پیغمبر) فرمودند: «آن ها باد نبودند، اولی جبرائیل با هزار ملک بود، بر تو سلام کرد. دومی میکائیل با هزار ملک بود، بر تو سلام کرد. سومی اسرافیل با هزار ملک بود، بر تو سلام کرد و این ها فردا به کمک ما می آیند».

«وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّبِعُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ، إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمَدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنَزَّلِينَ».

قرآن کریم می فرماید که سه هزار ملک برای کمک به مسلمانان آمدند. این ایثار که جانش را در خطر بیندازد، این شب آن، فردا، تمام مورخین نوشتند که از تعدا کشته ها، ۳۶ کشته به دست امیرالمومنین (علیه السلام) کشته شدند؛ ۳۴ کشته به دست باقی مسلمین کشته شدند؛ یعنی آن ۳۱۲ نفر، ۳۴ نفر را کشتند. امیرالمومنین (علیه السلام)

السلام) به تنهایی ۳۶ نفر را کشته است، آن هم کسانی بودند که هر کدام با صد نفر، هزار نفر برابری می‌کردند. روز بدر، پیغمبر (صلی الله علیه و آله) یک نگاهی به لشکر دشمن کردند و فرمودند: «وَلَقَدْ أَخْرَجْتَ إِلَيْكُمْ مَكَّةَ أَفْلَاذِكْبِهَا»، جگر گوشه‌های مکه برای جنگ آمده است، شجاعان قریش بودند و امیرالمومنین (علیه السلام) این‌ها را در حقیقت به خاک هلاکت کشاند. امیرالمومنین (علیه السلام) اهل ایثار بود، تازه بعد از جنگ‌ها می‌آمد خدمت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) گریه می‌کرد، یا رسول الله «وَحِيْرَتٌ عَنِّي الشَّهَادَةُ»، شهادت نصیب من نشد، «وَحِيْرَتٌ عَنِّي الشَّهَادَةُ»، ۱۴ نفر در جنگ بدر شهید شدند، فرمودند که یا رسول الله من از آن‌ها نبودم، خوب جنگیدم اما از آن‌ها نبودم که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) ایشان را دلداری می‌دادند.

مرحوم آقا هم این صفت ایثار را چه در مسائل مادی، چه در مسائل آبرویی فراوان در مورد دوستان خدا به کار می‌بردند. یکی از دوستان ما که معاود است، از عراق او را صدام بیرون کرده بود، می‌گفت که من تهران خدمت آقا آمدم، آقا داشتند مشهد می‌آمدند، خانه بخرند مشهد، برای خریدن خانه به مشهد داشتند می‌آمدند. دیدن ما آمدند، روبوسی، احوالپرسی، دست کردند زیر عبایشان، خیلی آرام یک بسته صدتایی اسکناس هزار تومانی به من دادند، یعنی پول یک خانه. ایشان گفتند که من قبول نکردم، اصرار، گفتم که آقا من پول از عراق آوردم، وقت کردم رفتم بانک پول آوردم، اصرار، گفتم نه.

صد هزار تومان آن زمان که پول یک خانه، بلکه یک خانه نسبتاً خوب بود، آقا ایثار کردند، پیش خودشان گفتند که می‌رویم مشهد، مستأجر می‌شویم دیگر اما این سالک رفیق مرحوم آقای حداد حالا آمده این جا، چیزی هم در دست ندارد. در همین نور مجرد حضرت آقا نقل کردند، در مجلس آقای حداد صحبتی شد در مورد مسائل ملک و زمین، مرحوم آقا یک ملکی در کوفه داشتند، ملک خوبی هم بود، آقای حاج محمدعلی خلف‌زاده گفته بود که خب تو که در کوفه ملک داری، ما نداریم. در همین صحبت‌ها بودند که مرحوم آقای حداد برای تجدید وضو رفتند، در همان فرصتی که آقای حداد بلند شدند و رفتند، آقا به ایشان فرموده بودند، مرحوم آقا فرموده بودند که آقای شیخ محمدعلی من ملک کوفه را به تو بخشیدم، خلاص؛ حرف مرد هم حرف است دیگر. آقای حداد که برگشته بودند، شیخ محمدعلی خلف‌زاده گفته بود که آقا در همین مدت دو دقیقه‌ای که شما نبودید، آقای شیخ محمدحسین ملکش را به من واگذار کرد. آقای حداد فرموده بودند که خدا خیرش بدهد. حالا ملکی دارد، می‌بیند که رفیقش چشمی به او دارد کأنّ نیازی دارد یا احساس نیاز می‌کند، فرمودند که مال تو (باشد)، به این سرعت. ایشان تهران که تشریف آوردند، مخصوصاً آن اوایل، مرحوم آقا خیلی دستشان بسته بود. مکرر شده بود که نان خشک، که در نور مجرد حضرت آقا ذکر کرده بودند، نان با پیاز، نان با پنیر (می‌خوردند)، اما در همان فضا تلاش می‌کردند و هر ماه بیست دینار عراقی، بلکه ۲۵ دینار عراقی آماده می‌کردند، نجف و کربلا می‌فرستادند، خدمت آقای حداد داده بشود، توسط حاج موسی یا ابوموسی، به مرحوم آقای حداد بیست دینار به ایشان و پنج دینار هم به حاج محمدعلی خلف‌زاده داده می‌شد، چرا؟

چون آقای حداد قدرت کار نداشتند و ولی خدا بودند، زندگی‌شان باید اداره می‌شد، این ایثارها و گذشت‌ها است که به هر حال انسان را رشد می‌دهد. مرحوم آقای شیخ عباس قوچانی فرموده بودند که من اولین اربعینی که به آقای سید محمدحسین دادم، وقتی آمد دیدم چقدر دست پر آمده است، با همان یک اربعین، چقدر رشد کرده است، چقدر بالا آمده است، خب به خاطر همین رعایت اصول (رشد پیدا کرده است). به هر حال کسی که گوشش را سوراخ کرده باشند، به تعبیر خودشان، حلقه حیدری در گوش او کرده باشند، غلام امیرالمومنین (علیه السلام) می‌شود و چون غلام حضرت شد، مثل امیرالمومنین (علیه السلام) عمل می‌کند. دو نفر اختلاف کردند، دعوا داشتند، پیش ایشان رفتند، یکی از این‌ها الآن جزو رفقای ما است، خودش برای من نقل کرد، من صدای او را هم ضبط کردم که داشته باشم. ایشان گفتند که مرحوم آقا فرمودند می‌خواهید من بین شما حکم کنم؟

گفتند: «بله».

حضرت فرمودند، آقا فرمودند، من اگر بین شما حکم کنم، مثل جدم امیرالمومنین (علیه السلام) حکم می‌کنم، گفتند که ما هم برای همین خدمت شما آمدیم.

فرمودند که اگر من حکم کنم، آن کسی که به ضرر او حکم شده است، حکم را نپذیرد، زندگی‌اش آتش می‌گیرد. گفته بودند که چه مانعی دارد، ما آمدیم حرف حق را بشنویم.

ایشان حرف مدعی و حرف مدعا علیه را گوش کرده بودند، حرف شاکی و متشاکی را، خوب که گوش کرده بودند ادله و بینه را، مسئله را دیده بودند، به نفع یک نفر حکم کرده بودند، همین کسی که الآن از رفقای ما است. خب، محکوم چیزی نگفته بود، از در که بیرون آمده بودند، گفته بود که آقا سید محمدحسین به هوای دل خودش حکم کرد، این چه حکمی است که ایشان کرد، من این حکم را قبول ندارم.

این بزرگوار عزیزی که از رفقای ما است، می گفت که سه روز نکشید، این آقا در بازار تهران کفش فروش بود و چون به بانک هم اعتقاد نداشت، زمان شاه بود. تمام پول‌هایی را که درمی آورد، در این جعبه‌های کفش خالی می گذاشت و طبقه‌های بالای مغازه می چید؛ آن زمان میلیونی بالای این قفسه‌های مغازه این بنده خدا پول بود، پول‌های اسکناس، سه روز نشده بود که در مغازه آتش افتاد، کفش و پول و جاکفشی و مغازه، همه سوخت؛ در حدی که این بنده خدا مفلس فی سبیل الله شد.

فرمود که من حکم کنم، مثل امیرالمومنین (علیه السلام) حکم می کنم و کسی اگر حکم من را گوش ندهد (آتش به زندگی اش می افتد).
به هر حال این مهم است.

خدایا در این شب عزیز به حق امیرالمومنین (علیه السلام) ما را علوی زنده بدار.
ما را در راه اولیاءات ثابت قدم بدار.

خدایا آنچه به اولیاءات داده‌ای، به ما هم عنایت بفرما. یکی از رفقای شیرین ما که سرخس هم چندی آمده است، من در یک جلسه‌ای بودم، از مرحوم آقا پرسید که آقا یعنی می شود ما هم به این مقامات، فناء فی الله، بقاء بالله، یک روزی به این‌ها برسیم؟

آقا یا بک لبخندی فرمودند که خب چرا نمی شود آقاجان، مگر آن‌هایی که رسیدند، از خانه عمه‌جانشان آوردند؟ ریاضت کشیدند، قدم زدند، حرف گوش کردند و رسیدند.
خدایا ما را حرف شنو اولیاء خودت قرار بده.

به حق امیرالمومنین (علیه السلام) خدایا در دنیا، برزخ، قیامت و بهشت، ما را از دوستداران، نیکان و اخیار شیعیان امیرالمومنین (علیه السلام) مقرر و مقدر بفرما.

توفیق ادراک شب قدر را نصیب ما بفرما.

خدایا سیره ما، سیره اولیاء خودت قرار بده.

خدایا در این ماه رمضان بهترین‌ها را نصیب علویون بفرما.

شهادت، شهادت مدافع حرم، بر سر سفره کرم پدر حضرت زینب (سلام الله علیها)، امیرالمومنین (علیه السلام) میهمان بفرما.

بارالها، پروردگارا، به تعبیر مرحوم آقا خودت را روزی ما بفرما.

عزیز دلمان مدح امیرالمومنین (علیه السلام) آماده کردند، تا شنوای این مدایح خواهیم بود، نثار روح امیرالمومنین (علیه السلام) هدیه کنید، صلوات بر محمد و آل محمد (صلی الله علیه و آله).

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ».